



پیشنهاد آخر هفته



کجا برم؟

فرار آسمانی

از همان کودکی زمانی که دو خط سفید در آسمان رد می‌انداخت، سرمان را بلند می‌کردیم و به آن خیره می‌شدیم. تا امروز نیز سفر با هواپیما برای تک‌تک ماسفیری شیرین و خاطره‌انگیز به شمار می‌آید. اما آیا تا امروز اندیشیده‌اید که به جای رسیدن به مقصد، می‌توان از خود مسیر لذت ببرید؟! آن هم در دل آسمان؟

اگر پادشاه یک کشور هستید این آخر هفته می‌توانید فرار کنید و از آن جایی که هیچ کشوری اجازه فرود به شما نمی‌دهد، یک سفر طولانی هوایی را تجربه کنید. در هواپیما قدم بزنید، به ابرهای پنبه پنبه‌ای نگاه کنید، اصلاً خدا را چه دیدید؟ یک دفعه هم دیدید در همین آسمان خستگی‌تان در رفت و به کشور خودتان برگشتید! رویابافی بس است! حواستان به آمپر سوخت هواپیما باشد!

چی بسازم؟

گناه نویسنده

تماشای فیلم و سریال همیشه یک اتفاق جذاب است. اما آیا تا کنون به فکر ساخت فیلم افتاده‌اید؟ اصلاً چرا فیلم؟ بروید سریال بسازید!

برای ساخت سریال لازم است محب را از پوست شیر بیاورید با همان زخمی که از مرگ دخترش خورده؛ البته اینجا با مرگ مادر جایگزین کنید؛ دو خط وکیل مدافع شیطان بریزید داخلش و دو سه تا شخصیت هم از آقازاده بیاورید و یک سریال مهیج و جذاب تولید کنید.

اگر می‌خواهید محب را به جای پلیس وکیل کنید، حواستان باشد حتماً دو سه تالگد به وکیل‌های تسخیری بزنید که این قضیه‌های رفع انحصار از آزمون وکالت را بشورد و ببرد.

چیکار کنم؟

واژه یابی

اگر برای آخر هفته خود هیچ پلنی ندارید، چرا که نه؟! بروید یکی از تفریح‌های کودکی‌تان را تجربه کنید!

یادتان می‌آید در مهدکودک که بودید یک نقاشی را جلوی‌تان می‌گذاشتند و می‌گفتند گلابی را در میان درختان پیدا کن؟ حالا هم برای داشتن یک آخر هفته سرگرم‌کننده بروید و متن برجام را جلو خودتان بگذارید و در آن کلمات لیفت و ساسپند را بشمارید.

اگر توانستید هر ۴ ساسپند متن را پیدا کنید به خودتان یک سکه طلا جایزه بدهید. چون همین هدیه‌های کوچک است که به شما انگیزه ادامه دادن می‌دهد. حالا که سکه‌هایتان را گرفتید بروید و وضعیت ژئوپولیتیک غرب آسیا و به خصوص مسئله فلسطین را تحلیل کنید.

چی بشنوم؟

بازده ستاره

گاهی آخر هفته، فرصت دلچسپی است تا چشمان خود را ببندید و اجازه دهید گوش‌ها انتخاب کنند. با توجه به شروع جام ملت‌های آسیا، ما پکیج آهنگ‌های سالار عقیلی را به شما پیشنهاد می‌دهیم. خوب است از الان بنشینید و آهنگ‌های سالار عقیلی را چند بار گوش کنید تا گوش‌هایتان کمی نرمش کند و برای پیروزی‌های بعدی تیم ملی آماده شوید. حالا این وسط دو تا «وطنم ای شکوه پا بر جا» هم گوش کنید! یک دفعه دیدید دوباره بازیکنان توپ را ول کردند و رفتند به داور اعتراض کنند و ژاپن برداشت زد توی گل‌مان و دوباره مجبور شدیم از این اتفاق درس‌های علمی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، نظامی، حوزه پیشرفت، حوزه تولید، صنعتی مذاکره و... بگیریم.

ساختمان ایران



ماجرای انتخابات مدیر ساختمان



امیرحسین کاظمی مقدم

من توی ساختمان ایران زندگی می‌کنم. یه آپارتمان با انواع عقاید و مذاهب. برای همین مدیریتش کار سختیه. برای مثال واحد بغلی ما روزه‌هفتگی شون تعطیل نمی‌شه،

واحد روبرویی شون هم پارتنی و جشن‌های شبونه‌شون قضا نمی‌شه! یکی سوغات آب زمزم می‌ده، یکی ماهی شیرین از تایلند. یه طبقه درخت کریسمس می‌بینی که گوزن بابانوئل داره برگاشو می‌خوره، طبقه بعدی هم قرمز یلداییه. طوری که نمی‌دونی باید عین دونه‌های انار دسته به دسته و با نظم و ترتیب یک جابشینی یا عین دونه‌های هندونه با شلوار کردی مشکی پات رو دراز کنی. طبقه ما هم که تم مشکی دائمی داره. گاهی هیئتی‌ها استفاده می‌کنن، گاهی هم بچه‌های محفل پارتنی.

خلاصه اهالی همه این واحدها با تمام تفاوت‌هاشون کنار هم زندگی می‌کنن. مدیر ساختمان هم بدون توجه به این تفاوت‌ها فقط شارژ ماهانه‌شون رو می‌گیره. اما مشکل از اونجایی شروع شد که یکی از اهالی طبقه سوم مدیر شد. بعدش احساس کرد باید تم کریسمس طبقه خودشون رو برای همه طبقه‌ها اجرا کنه. چشم‌تون روزید نبینه. یه طبقه شاخ گوزنارو صاف کردن. خود بابانوئل رو هم سیاه کردن و دف دادن دستش تا «آریاب خودم بزرگ قندی» بخونه! اجاتون خالی طبقه ما هم گوزنای بابانوئل رو برای شام هیئت قریبونی کردن.

این شد که تصمیم گرفتم خودم نامزد بشم و مدیر ساختمان ایران بشم. اما از بد ماجرا همه می‌گفتن نمی‌خوان رأی بدن. اصلاً مدیریت ساختمان رو به رسمیت نمی‌شناختن. طبقه سوم می‌گفتن پول شارژ ماهیانه ما خرج گوزن و کاج طبقات دیگه شده، پس دیگه رأی نمی‌دیم. طبقه خودمون ترسیده بودن مدیر بعدی پول گوزنارو از شون بگیره. فقط یکی از طبقات رأی می‌دادن، اونا هم می‌گفتن اگه نتیجه اونی که ما گفتیم نشد، نتیجه رو قبول نداریم.

من هم تبلیغات چهره به چهره رو شروع کردم. البته با حساب این طبقاتی که من دیدم، اگه فقط واحد خودمون هم بهم رأی می‌دادن من مدیر می‌شدم. خوب هم بود. هزینه تبلیغات رو می‌ذاشتم برای وقتی مدیر شدم. اون موقع همه هزینه رو برای چسبوندن پوستر کسب و کار مرده‌شوری خودم و کندن پوستر بقیه می‌کردم. فوق فوش از گوشتهای گوزنی که توی یخچال احتکار کرده بودم یه شیشلیک هم می‌دادیم به دوتا در و همسایه. هم ثواب داره هم رأی جمع می‌کنم. فوقش هم اگه انتخاب نشدم فاکتورش رو برایشون می‌فرستم.

با این حساب اونایی که رأی نمی‌دادن، داشتن بهم لطف می‌کردن. راستش رو بخواید اونایی که رأی می‌دن بیشتر مشکل درست می‌کنن تا اونایی که انتخابات رو تحریم می‌کنن. بعد از مدیر شدن که هر کسی که مدیریت من رو به رسمیت نشناسه یا شارژش رو نده چیزی از من کم نمی‌شه. اون فقط آب و برق و نظافت واحد خودش رو از دست می‌ده و من تبلیغات خودم رو دارم. از همین الان تبلیغات «مرده‌شویی شربت‌اوغلی و پسران و باجناق کوچیکه» رو روی در و دیوار ساختمان ایران می‌دیدم. خدا رو چه دیدی. شاید روی خود ساختمان هم دیوارنویسی کردم.

فقط یه مشکل می‌مونه. اونم عمه خانوم خدایبامرزم هست. می‌ترسم مدیر شدن تن اون بنده خدا رو توقیر بلرزونه. این یکی رو با نذر کردن همون گوشتهای گوزن یخچال حل کنم دیگه مشکلی نخواهد بود.

